



Table of Contents

اشعار عبدالکریم نوجو	3
..... تهوومی	3
..... بهار	4
..... تحفه نوروزی	4
..... نوروز مبا رکباد	5
..... (1395) طلوع امسال	5
..... ناموس طبیعت	6
..... رسم نوروز	7
..... نوروز رسیدنیست	7
..... برگ سبز	7
..... به پیشواز بهار	8
..... تشویش بهار	8
..... به پیشواز از نوروز	9
..... هر سال بیاید	9
..... زن- مادر	10
..... فطرت	11
..... شراب 1-	12
..... پودر- هیروئین 2-	13
..... اراده	14
..... نقد	15
..... یکیست	15
..... عزم	15

خیالات.....	16
هوس خشکیده.....	16
می سوزد.....	17
رسته گان.....	17
میگذرد.....	18
عشق تازه.....	19
زندگی.....	19
پاسبان.....	20
راهکار.....	20
(2017) به مناسبت حلول سال نو عیسوی.....	21
سوختیم.....	21
امشب.....	22
پیوند.....	22
برای یمگان.....	23
کسب شهرت.....	23
باقیست.....	24
ملک باستانی.....	24
خشم طبیعت.....	25
تغیر وجهش.....	25
ابزار نرم.....	25
خالی است.....	26
می رنجد.....	27
جلوه اتحاد.....	27
احترام به معلم.....	28
امواج.....	28
گل رخ.....	29
:اندرز بزرگان (فرستاده فرامرز - تیمار).....	30
برگ سبز.....	30
طوفان دهشت.....	31
قربانی.....	31
قربانی.....	31
می ریزد.....	32
میگذرد.....	32
سانسور.....	32

ستیزو آرزو.....	33
نشانی ها.....	33
عشق نسبه.....	34
کربلای ثانی.....	35
سعادت و تلاش.....	35
جنگ نوو کهنه.....	36
می رقص.....	36
یار اگر پر خمار می رقص.....	37
بستر عقل.....	37

اشعار عبدالکریم نوجو

برگرفته شده از صفحه فیسبوک توسط اداره نشرات سیمای شغنان

۵ اپریل ۲۰۱۷

تهوومی

یه ته تیزدت وز ته وم جهت نهوومی
گر نه یادد یه وز ته وم خیز سهوومی
از دقبن یاخ داذج مو جونند دوند افین
از خو پاژند تا په کهلیخ تهوومی
یه زریخک از مو خیزند تاید خو بید
هر قفس وز جر جرومت مهوومی
چهی موغم خیرت مورد لوقد وم درک
یک ده احوالند اگر پشهوومی
بوی یار فهموم صبا هرسحرخه فیرت
بلبلین رهنگتیر مگر جر هوومی
از دژند نا لهن اچث تاثیر نه کینت
ویز غم لهکوم خو دل پتهوومی

17/جون/2016

مکن

لانه ی زنبور را شور شور مکن
قوم جاهل را به خود مقهور مکن
وصف هر پوچ کله را جاری مساز
شخص نادان را به هیچ مغرور مکن...
تخم فرهنگ بذرکن در اجتماع
عقل و دانش زیر جهلت گور مکن
بامدارا پیش رو سوی هدف
دوستان را از مدارت دور مکن

3/30/2017

بهار

خوشا آنکس که در فصل بهاری
نشیند تا سحر پهلوی یاری
نوائ عندلیبان در طنین است
میان غنچه ها در شاخساری
جفا ی موسم سرما همین است
که داغ لا له بر دل یاد گاری
گل و بلبل چنان هم بزم و همساز
که سنبل در تپش چون زلف یاری
صدای آ بشار از دور و نز دیک
فرحبخش است برای دوست داری
شعار مرد دهقان کار و زحمت
بعزم آهنین در کشت و کاری
بهار جاودان پیروز گردد
سعادت یار گردد بر دیا ری
شود صلح و صفا آیین مردم
که نو جو دا یمأ در انتظار ی

سروده ی بهاری ۱۳۴۸

تحفه نوروزی

ساقیا می ده که گویم راز آن نا گفته را
از شرنگ پیک خود بیدار سازم خفته را
با چنان شور و شعف رقصم به بزم گلرخان
تا به وجد آرم به این بزم دلان سفته را
من چه دارم هدیه سازم رسم نوروزی کنم!

از چمن احضار کردم یک گل بشکفته را
در بساطم قصه های نغزو دلکش نیست کم
زیب آن باشد که گویم قصه نشنفته را
خوان شادی را بگستر در فضای همدلی
دور باشید از خیالات زمان رفته را

در حوزه ی پامیر خانه تکانی و دوده زدایی با مراسم ویژه اجرا می شود و در اوقات شام مراسم "کلا غوز- غوز با قرائت ابیات نوروزی از جانب جوانان برگزار می شود.

نوروز مبارکباد

"روزنوروز است فصل نوبهار
باغ پرگل گشت صحرا لاله زار"
لشکر سرما برون شد از دیار
روز و شب باهم برابر در شمار
سفرهء مردم زهر نعمت تیار
سال نو چون شاه می شیند به تخت
جامهء سبز را ببر گیر در رخت
نرم وریزان میشود کشتگاه سخت
دشت را گویی که پوشیدست رخت
مردد هقان سعی می ورزد به کار
جشن نوروزی مبارکباد با د
رسم و اجداد و نیا کان یاد باد
این دیار نازنین آ با د با د
جملگی پیرو جوانان شا د باد
"ای رفیق بر خیز نوروزی بیا ر"
"تا ترا رحمت کند پرورد گار"

به تاریخ 28 حوت 1394 دوشیزه فرخنده به دست جاهلان و اوباشان به شکل وحشیانه و کین توزانه کشته و سوزانده شد و من سروده ی آتی را به این مناسبت در فردای همان وقت که مصادف به بزرگداشت از نوروز 1395 بود.

طلوع امسال: (1395)

بر حسب رموز قرعه فال
فرخنده نشد طلوع امسال!
گل بر قدمش نثار می شد

هفت سین به رهش تیار می شد
 در کوچه و باغچه و چمن ها
 رقصیدن و غلطیدن و "اتن" ها
 بلبل به سرود نغمه و چنگ
 می بُرد زدل کینه و زنگ
 عاروس چمن نظاره میکرد
 گل بر سر خویش پاره میکرد
 ای وای که این خوشی ها!
 بر باد زدست لعنتی ها!
 "تعویذ گر" بی شعور کین توز:
 "فرخنده" زنید که آن قرآن سوز!
 یک "عاجزه ی" بدست گرگان
 با ضرب ولگد فتاد بیجان
 از ضربه سنگ و چوب و کاری
 خون از سرو روی گشت جاری
 با کشتن آن نگشت تسکین
 آتش بزنیید به جسم بیدین!
 تحلیل ملا به حکم تایید
 آنیکه که به فرخنده تازید
 هنگامه مرگ این فرشته
 پهن شد به رسانه ها نوشته
 هر بنده شنید ما چرا را
 انگشت گزید این خطا را
 فرخنده به خون خود قلم زد
 یک جنبش پایه دار رقم زد

1395

ناموس طبیعت

از گردش چرخ، طبیعت عاروس شود
 بر اهل خرد افضل و ناموس شود
 هر کس که ز "نوروز" بدش می میگوید
 فرهنگ فروشد و به غیر پابوس شود

28 حوت 1395

رسم نوروز

ای دوست بیا که رسم نوروز کنیم
در صحن چمن چراغ افروز کنیم
دیک سمنک قرار قرار می جوشد
با چمچه زنی بیا که شب روز کنیم

نوروز رسیدنیست

ساقی بیار باده که نو روز رسیدنیست
دردو بلاو آفت سرما پرید نیست

دشت و دمن زکوچ زمستان تهی شده
حقا به بستر آن سبزه وگل دمیدنیست

آواز مرغکان که خشکید در گلو!
اکنون به باغ و راغ و چمن شنید نیست

مرغ دلم که به زندان غم فتاده بود
از فیض نوبهار به عزت رهیدنیست

آماده باش که موسم کار و تپش رسید
انیکه کار کرد به مقصد رسیدنیست

هرشاخ بی ثمر سوی بالا قد کشد
شاخیکه بر گرفت قدوقامت خمیدنیست

ازمار آستین مشو غافل ، ای عزیز
در فرصتیکه وقت بیابد گزیدنیست

2017-3-16

برگ سبز

حدیث راز درخت را برگ سبز میداند،

که هر قدم از زندگی اش کتاب شود.
 زرویش ریشه ها و قد فرازیدن،
 ز تجزیه خاک و هوا رهانیدن،
 به زیست آدمیان محیط گواریدن،
 همه به رمزو راز طبیعت حساب شود.
 درون برگ چه دستگاه پالایش:
 ز فطره های آب
 ز ذره های نور
 ظهور گل به هر رنگ میوه را زایش.
 شکوفه گل فشان و عطر آگین،
 صبا مژده رسان و سحر آدین،
 نوید میدهد تهان، مباحش غمگین!
 زباغ و باغچه و تک درخت میوه بچین،
 به بزم رقص درختان همین خطاب شود.

نوجو- 2- میزان 1393

به پیشواز بهار

از فیض بهار سبزه دمیده است به کهسار
 از توده برف آب روان است به جویبار
 هردشت و دمن چهره کشایند چه گلزار
 "مرغان هوا نعره زده جمله به یکبار"
 "مرغ دل ما از قفس تنگ برآمد"
 سرمای زمستان چه قدر زحمت جان است
 از قلت آذوقه خلایق به فغان است
 آوردن هیزم به سرت بار گران است
 گرمای بهارینه ترا راحت جان است
 این موسم زاینده به صد رنگ برآمد
 از ناله قمری و غچی نغمه بلبل
 در صحن چمن رقص کند نرگس و سنبل
 ریحان و شقایق زنند شانه به کاکل
 نوجو چه نسیم مژده رساند به هرگل
 این فصل دل آویز و خوش آهنگ برآمد

تشویش بهار

به ملک انتحاری جای من نیست

به هر دشت و دمن آوای من نیست
گلی بشکفته ام پا یمال وحشت
درین باغ و چمن ماوای من نیست

نسیم صبح را جای وزش نیست
به جایی می وزد آنجا تنش نیست
به اینجا غُرش طوفان و گرد باد
شمیم عطر را جای پرش نیست

۱۳ مارچ ۲۰۱۷

به پیشواز از نوروز

من عاشق نوروزم این روز بیارایم
صد شورو فغان سازم یک لحظه نیاسایم
از زاغ وزغن دورم با کیش چمن سازم
با بلبل خوش الحان در خلوت و تنهایم
هر گل بدلم راه یافت تا راز دلش گوید
در وحدت خارو گل زیبا یم و زیبا یم
نر گس به دو چشمانش سیلی چمنی دارد
رقصیندن سنبل را گیرم به تما شایم
کو همدل و هم بزمم تا رمز دلم داند
آن یار به دور رفته بگذاشت به تنهایم
آن لحظه چه خوش باشد گردوست زند فریاد!
نوجو تو مکن پروا قول است که باز آیم

کابل-30 -حوت 1391
نشر: مارچ ۱۱ ۲۰۱۷

به پیشواز نوروز

هر سال بیاید

گویید به نوروز که سیرآب بیاید
باشوکت و با عظمت و شاداب بیاید
افسردگی موسم سرما بزداید
با شورو طرب با تب و با تاب بیاید

ما میوه "هفت سین" به هم ساز نمودیم
 او با دف و با مو سیقی ناب بیاید
 در سفره ما هر چه بگویند مهیاست
 با ساقی گلرنگ و می ناب بیاید
 ما خانه صفا کردیم به پیشواز همین روز
 با رسم نیا کان و به آداب بیاید
 ماچشم براهیم به پیشواز بهاران
 هر سال بیاید ، با گرمی آفتاب بیاید
 از چلی و ملا و مجاهد نه هراسد
 با طبع خودش زمره احباب بیاید

مارچ ۱۱ ۲۰۱۷

روی هر کاغذ می باید نوشت
 زیر پای مادران باشد بهشت!
 عشق پاک و مهر ورزی اش نگر
 از ازل در قلب آن گشته سرشت

۷ مارچ ۲۰۱۷

زن- مادر

کیست آن موجود؟ گرامی تر زهر هستی به تو
 مخزن مهر و نوازش لطف بی پایان از آن
 کیست آن موجود؟ که قلبش در تیش هر صبح و شام
 گوهر عشق و محبت، بهر فرزند آشیان
 کیست آن موجود؟ که عمرش وقف هر دخت و پسر
 خورد و خواب را باخته آسوده گی هم ضم آن
 کیست آن موجود؟ دوچشمانش پر آب از دست تو
 گر شوی دور از کنارش غصه ها ورد زبان
 است آن گوهر که نامش مادر است،
 زندگی را زیب باشد خاتمان را زیور است.

۷ مارچ ۲۰۱۷

به پیشواز 8 مارچ - بخشی از یک منظومه و ظهور تاریخی مرد سالاری

به خواست نفع بشر جامعه هویداشد

اداره نشرات سیمای شغنان

عبدالکریم نوجو

و نقش جنسیت و باز ده کار پیدا شد
 نخست جامعه زن مدار حاکم گشت
 عدالتی که روا بود به نحو سالم رفت
 فزونی یافت باز ده کار روز به روز
 یکی به فکر تصاحب به حال بروز
 ظهور ملکیت مرد، چه فرد با قدرت
 کنون صاحب جاه و جلال و با هیبت
 پدید خانواده به سان سنگ نخست،
 بنای رابطه نو را زمینه شد درست
 قرار کسب تملک به سود مرد، مدار
 ز امتیاز تصاحب به زن نمائد وقار!
 شروع جامعه زن ستیزو مرد محور
 نهاد گام به زور نیزه و کژ داور
 چه کیشها نبود، چه وهم در پندار
 چه گفته ها نبود، غلط در گفتار
 چه حکم ها نبود، به سود گنج بران!
 چه و عظ ها نبود، به نقص رنج بران!
 فتاد جامعه در تضاد و جنگ و ستیز
 ز بیعدالتی توزیع چه صبر ها نشد واریز
 بنای جامعه از ابتدا بدین منوال
 تکامل هر چه فزون یافت ستم بر حال
 ز عصر سنگ تا زمانه های آهن کیش
 به دور و عهد کمپیوتر هم رسید این نیش
 ترقی و پیشرفت بدون داد و عدل و صفا
 زمینه ستم است و خشونت است و جفا
 مباد جو رو جفا در جوامع انسان!
 مباد حاکمیت هر گز با نادان!

۷ مارچ ۲۰۱۷

فطرت

تابش خورشید بر هر خار و گل یکسان بود
 سایه ؛ عیب تابش آفتاب عالمتاب نیست
 در شبستان جلوه دارد کرم شبتاب از هنر
 لیک بر هر کرمکی خاصیت شبتاب نیست

۶ مارچ ۲۰۱۷

ادامه ی جریان مناظره با وجودیکه فرهاد صاحب با ابیات زیبایش از زبان "چرس" ارائه نمود باقی مانده گفته هایش را در زیر مطالعه فرمایید:

3-چرس یا بنگ:

جای و ماوایم همه روی زمین
در هوای گرم و سرد باشم بهین

مردم آریایی را "شاه دانه" ام
نام "بنگ و منگ" را هم خانه ام

نام علمی ام "کا نابس" گفته اند (cannabis)
ساقه و برگم به هر چیز کوفته اند

گرد برگم چرس سازند آدما
می کشند دودم گروهی نا کسان

کیف از دودم نباشد چاره ای
عقل و هوش در سر نماند ذره ای

عاقبت چرسی شود مجنون وار
هیچ امور را نمی آید بکار

صد خطر پیش آید از راننده گی
از وجودت می برد آسوده گی

فکر چرسی هیچگاه بر جای نیست
گوشه بنشین و دگر غوغای نیست

۲۸ فبروری ۲۰۱۷

مناظره ی شراب ، پودر و چرس

1- شراب:

خاستگاه هم بته ی انگورو تاک
مونس اعیان و انسانهای پاک

ساقیان سیمتن باشند حریم
مهوشان و گلرخان دارم ندیم

زیب خوان و سفره ها دایم منم
بستر خوشحالی را قایم منم

در قدیم همراه شاهان بوده ام
با قدح گردش به دوران بوده ام

خلق را دسترس به احوالم نبود
با ستمکش چانس و اقبالم نبود

لیک فعلن هر کسی در جستجو
تا مرا یابند و ریزند در گلو

بر غریبان اصل من امکان نیست
جعلی خوردن خالی از تاوان نیست

باده نوشان اگر مستی کنند
جعل نوشان فقط پستی کنند

مرگ در پیش است با افراط گران
یا شوند رسوا به نزد این و آن

2-پودر-هیروئین:

خاستگاه هم شیریه ی تریاک بود
درحقیقت ماده ی زهرناک بود

کوکنارم بسان لاله زار
موج گلهایم به شکل گل عذار

غوزه هایم پُر بود از شیر تلخ
شیره میگیرند با یک تیغ سلخ

شیره هم را همیدارند جوش
تا شوم پودر به دست سخت کوش

صاحبانم ما فیا و قلدران
در همه جا چون پلنگ و اژدران

ابتدا همراز عیاشان شدم
بعد آن همساز اوباشان شدم

در شروع دودم به هریک کیف ناک
عاقبت این دود می شد خوف ناک

نام آدمها مسما "پودی"
تفرت انگیز است اگر پی بری

آدمان از آدمیت گشته دُور
منبع عقلش فتاده در تنور

زندگی بر پودی دوزخ نما
مرگ خواهد تا شود از رنج جدا

3-چرس درین مناظره اشتراک نکرد یا بگیل شد.

۲۷ فیروزی ۲۰۱۷

استفاده از اصطلاحات کمپوتری در شعر فارسی/دری

اراده

دو KB امیدو دو MB عمل
سرودم به حجم دو GB غزل
تلاشهای محلی و ملی به غیر
فرا خوانده ام باز به اجماع ملل
درین قاره گرکار نگردد به کام
کنم رو به ماه و مریخ وزحل
الا چرخ گردون بختم نکو ساز
ویا این نگون بخت نمایم بدل
مر ا باور است به بهبود وضع
که ذلت نه تقدیر نی کار ازل

نقد

لب کشایید دوستان بر فکر خام و پخته ام
خامه فرسایید بر آن سفته و نا سفته ام
نقد بگذارید ، قلم را سر دهید بر روی آن
بر همه آثار تا حال گفته ام یا بنوشته ام
توسن فکرت به جولان آر در میدان رزم
خنجر دانش به فرق جهل هر بار کوفته ام
پارچه گردید فکرها و نظم ما از هم گسیخت
تا که نو سازیم آنرا ، درز هارا دوخته ام

2017/2/25

یکیست

جانا مپرس ز روز فراغت دگر مرا
بیکار را "جمعه" و "شنبه" ها یکیست
دیوانه را چه پرس و پال کنی ز زیورات
در فهم آن ،سنگ سیاه و دانه ها یکیست

۲۴ فبروری ۲۰۱۷

عزم

عزم من اذرک من آید به جوش
با خرد آمیزدو دارد خروش
درمسیر بادو طوفان تاب نیست
هرچراغ سست همی گردد خموش
راه دورو بار گران و یار کم
درچنین اوضاع نبرد دارد به دوش
کاروان عدل به منزل میرسد
مژده ها ازراه دور آید به گوش
بازی انسان به افلاک و سپهر

زندگی را پرده بردارد به هوش
برملا سازد معمای حیات
باپیام آدمی همی تابد سر وش

۱۷ فبروری ۲۰۱۷

خیالات

کاش در این عصر توانای زمان
غرب را با شرق هم آیین کند
یا که در یک دین "انسانی" عموم
کفر و مومن از مقام پایین کند!

کاش یکبار این توان پیدا شود
بستر داد گسترانم در "زمین"
منبع ظلم و ستم را از میان
خشک سازم در خفا و در مبین

کاش گاهی یک هیولا از سپهر
جمله فساد و شر را امحا کند!
کل تسلیحات آتش را به دهر
یک بیک نابود و نا پیدا کند

28/جون/2016- پلخمري
نشر: ۱۵ فبروری ۲۰۱۷

هوس خشکیده

کسی پرسید چرا از موی سر شوره می ریزد؟
به پاسخ بی ابا سنجیدم و گفتم:
ز طفلی تا جوانی جمله آرمان و هوسها خشک گردیده ،
به عطرو بوی نومیدی همه جون مُشک ساییده ،
شود پژمرده و ریزان تو گویی برگ پاییزی ،
و سنبل در چمن ریزد تو گویی پنبه می بیزی ،
کنون دانسته شد چرا از سر شوره می ریزد.

۲ فبروری ۲۰۱۷

می سوزد

به کهکشان وجودم ستاره می سوزد
ز داغ داغ شعله ام سیاره می سوزد
هزار ابر گریه نماید به سوز سوختنم
به رعدوبرق خشنبار شراره می سوزد
تلاش خاموشی هم مکن که بیهوده است
که بار بار گل شود ، دوباره می سوزد
درون سینه من تخم آتش است مگر؟
ز گرمی سخنم حریم نا کاره می سوزد
زمین به گردش خود با طلوع شود آمیز
به شام تار شفق ، لاله پاره می سوزد
تو ام بیا و بجنب به سوی نورو طلوع
که آفتاب جهان تاب ، همواره می سوزد

کابل- 2/2 / 2015

نشر: اول فبروری ۲۰۱۷

رسته گان

در سازو برگ این عصر یک خیل بسته گانیم
از بند چهل و موهوم حقا که رسته گانیم
افکار خام باید با علم جوش دادن
با عقل سر برآریم از اهل پخته گانیم
این قوم خواب برده بیداریش رسالت
گر کار بسر نه آید از جمع خفته گانیم
معنی زنده گانی آزادی و رها ییست
آزاد اگر نباشیم در بند بنده گانیم
هر جنبشی که آید درک از هدف ضرور است
با فهم خویش رفتن در جمع خبره گانیم
باید رسید به منزل از عزم توشه سازیم
هر بیدلی درین راه همراه خسته گانیم
خواهی رسی به مقصد در عمق راه قدم نه
از خرده خواست بگذر آنگاه که رسته گانیم

11دلو 1395-کابل

عبدالکریم نوجو

۳۰ جنوری ۲۰۱۷

با چرخش کاینات عدیده می زاید
از وحدت اضداد پدیده می زاید
هیچ چیز درین جهان جاودانی نیست
از بطن کهن دگر خزیده می زاید

۲۷ جنوری ۲۰۱۷

میگذرد

عمر است که چون آب روان میگذرد
بأ قافله ســـــودو زیان میگذرد
هر روز که میگذرد خاطره می ماند
شادی و غمت نهان نهان میگذرد

5 دلو 1395
۲۴ جنوری ۲۰۱۷

خاطره از برف باری وزمستان شغنان
کاروان دانه های برف به شدت فرود ریخت
چشم راتوان خیره به سوی آسمان نبود
زاغ و زغن به گرد سیاهی در تلاش
در دشت و کوه تو گویی ، پاسبان نبود
یک خیل کبک به خرام و به ناز خویش
با چرده های هم سفرش در آشیان نبود
روباه و گرگ در پی صیدو شکار خود
آهوی را فضای چریدن بی زیان نبود
امواج رود پنج پُراز کاروان یخ
از کوچ کوچ برف ، کسی درامان نبود
گاهی مواد سوخت و گهی خوراک دام
اکمال این دو ضرورت ، بی فغان نبود
انبار برف بر سر هر بام بنگری
بیچاره را فرصت روفتن ، توان نبود

-4دلو 1395- کابل
۲۳ جنوری ۲۰۱۷

عشق تازه

من نصیب بخت و اقبال شوم
در پی تعقیب "مسکالت" شوم
مود عشق کهنه را بازار نیست
صدقه ی هرناز امسالت شوم
زلف پیچانت که دام است یا تلک
دانه چین و صید هر خالت شوم
از "مسهج" و از پیام احوال نیست
تابکی جویای احوالت شوم
بهر پرواز گر نداری بال و پر
در خیالت اوج یک بالنت شوم
شمع دوستی با محبت بر فروز
در بلند مدت که امیالت شوم
نیک گفتار نیک کردار برگزین
تا فدای همچو افعالت شوم

4 - دلو - 1395
۲۳ جنوری ۲۰۱۷

زندگی

زندگی آب روان است همه میدانند
غنچه خنده لبان است همه میدانند
چونی و چندی موجها به تغیر و تکوین
گاه چنین گه چنان است همه میدانند
باغ در موسم گل کیف جوانی دارد
عاقبت فصل خزان است همه میدانند
صبحگاه اشعه خورشید دهد فیض به تو
در غروب شام گران است همه میدانند
در فرایند زمان کار و تپش امر ضرور
در تپش گنج نهان است همه میدانند
پند نوجو بشنو تا که توانی خوش باش
فرصت ات قیمت جان است همه میدانند

2017/01/10
۱۰ جنوری ۲۰۱۷

پاسبان

ای دریغ از لطف یارو چشم جانان مانده ام
بسمل تیغ نگارو خشم دوران مانده ام
شهر دست آباد را دیگر فروغ و رنگ نیست
تیره گی ها چیره گشت و سر به دامن مانده ام
خرده هویت ها به نرخ هیچ لیلام کرده ام
پیکر آدم بیاد و محض انسان مانده
یوسف گم گشته هم در شهر مصر شاهی کند
چشم براه یوسفم در ملک کنعان مانده ام
از خروش نا کسان افکار من لرزان نشد
در نبرد حق و باطل شیر میدان مانده ام
کاخ عشرت گر نباشد از حوادث پاک نیست
بیغم از و هم حوادث زیر ایمان مانده ام
زندگی با علم و فرهنگ کیف بی حد میدهد
از برای اهل جاهل وه که حیران مانده ام
طبع نوجو را گناهی نیست ای همزمیان
با قلم در سنگرم چون فرد پاسبان مانده ام

2017-01-08—کابل

۸ جنوری ۲۰۱۷

راهکار

ای آنکه زنی تو لاف خدمت
آگاهی توست شرط عزمت
تعیین هدف نخست کار است
رفتن به هدف دگر قرار است
"راهکار" صریح به سمت آماج
بر تارک نامه ات چون تاج
تحلیل شرایط اگر توانی
پسمان ز مرام خود نمایی
انگار و شمار "نقاط مثبت"
هر بند ازان گذار به نوبت
دانستن "ضعف ها" ضرور است
راه های بدیل بسی وفور است
"فرصت وزمینه های" کاری

"تهدید و خطر" به آن شماری
 آنگاه "خط استراتژی" درست کن
 مقصود و هدف بی گسست کن
 با شرکت دوستان پلان کاری
 هر نخبه و کاردان به یاری
 هر گام تراست نقش پیشرفت
 گاهی به مجاز، پیش و پس رفت
 بی سنجش و عقل مرو به جایی
 در شب تو مکن تیر رها یی
 آب را تو مکوب درون هاون
 فریاد مزن به قسم شیون!
 کن تکیه به "راهکار" علمی
 نی به سیاق و سبک "فلمی"

این نوشته بنا بر ضرورت دوباره پست گردید.
 ۶ جنوری ۲۰۱۷

به مناسبت حلول سال نو عیسوی (2017)

حلول سال نو از نو تو بشمار
 شود بر تارک تاریخ پدیدار
 جهان تجلیل دارد از ورودش
 خوشی و خرمی و صلح روز گار
 به هجرت رفته گان اینست پیامم:
 مبارک باد هر یک را دوصد بار!

۳۰ دسمبر ۲۰۱۶

سوختیم

قرنها بگذشت از تحمیق و تذویر سوختیم
 معنویت در اسارت پای زنجیر سوختیم
 از هجوم اجنبی خالی نبود هیچ عصر ما
 در تقاطع زمانها از جهان گیر سوختیم
 ما ز اشغال اراضی دیو خصم را رانده ایم
 ذهن ما اشغال به زور سیف و شمشیر سوختیم
 نقد ما بر باد رفت ونسیه در ابهام و راز!
 از گروه جاهلان در سوء تعبیر سوختیم
 در شعار مومنان "نعره تکبیر" حق است

از گلوی انتحاری ، باب تکبیر سوختیم
سرزمین آنطرف مهد این آدم کـشان
با " کثیستان " چه سازیم غرق تدبیر سوختیم
پول از اعراب گیرد مکتب افراط گرا
کودکان را مغز شویند سوء تفسیر سوختیم
یک جهان انسانیت از عقل و علم سازیم بنا
می سزد با هم اگر در راه تنویر سوختیم

کابل- 18 جنوری 2014
۱۱ دسمبر ۲۰۱۶

به استقبال غزل جناب فرهاد

امشب

دور از آن می‌کده و دلبر و یارم امشب
بی سبب محوخیال و فکرنگارم امشب
کی شود ساقی مهروی دهد ساغر پُر
هر قدم ناز کند چشم زند بهر خمارم امشب
فرقت یار دهد رنج و عذابم شب و روز
کرده تاراج زدل صبر و قرارم امشب
موسم عشق چه پائیز شود رنگ به رنگ
در خزان شاد شوم نی به بهارم امشب!
رحم کن ساقی گل چهره کمی لطف نما
تا که از یاد رود عشق نگارم امشب

23/نومبر 2015

پیوند

غول غفریت اینچنین پیوند داد
مادر " جهاد " سه فرزند زاد
کودک اول " مجاهد " نام گرفت
دومش را چه " طالب " وام گرفت
بعد چندی این دو با هم در ستیز
طفل سوم زاده شد زودتر گریز!
این سیاه پوش " داعش " است انسان نیست
از " عرب " برخاست از خراسان نیست

برای یمگان

ای خطۀ پاک سرفرازان
بینم به چه حالتی پریشان
چند یست که خار و زار گشتی
از دست دادن به نام انسان
عیب تو مگر همین است
در بطن تو است گنج پنهان؟
لاژورد تو گشت بلای جانت
تازند به ستیز خیلی نادان
دین را به دروغ بهانه سازند
گیرند متاع ز کوه یمگان
از مرقد پاک "پیر ناصر:"
فریاد زند که ای ستوران!
این کوچه نا بخردان نیست
کوچید ازین دیار پاکان
تا کی بگشید آدما را؟
چون کارد در گلوی حیوان
بادانش و عقل جنگ جاریست
از موضع جهل خیلی دوان
گردان خرد همیشه پیروز
بر لشکر این "سیاه پرستان"

20-نومبر-2015 فیض آباد

کسب شهرت

هر که از نام "محل" در صدد نام شود
بهتر آنست که از هنرش صاحب کام شود
گر نکوشد که شود پخته به انشای سخن
عاقبت نزد سخنور سکه و خام شود

23 عقرب - 1395

۱۲ نومبر ۲۰۱۶

باقیست

زندگی بگذرد سخن باقیست
تاج و تخت رفته و وطن باقیست
ریزش برگ و گل به حکم زمان
صد خزان آید و چمن باقیست
فصل نو را کشای به هستی خویش
تا نه تازی به آن، کهن باقیست
دُر شهوار نماند به تاج شهان
خاک گشت زیورو عدن باقیست
مشک آهو به باد رفت و پرید
شهرتش بشکند ختن باقیست
از لب یار چنان شکر ریزد
مزه اش گرم در دهن باقیست
داغ عشقش خیال را سوزاند
دودو خاکسترش به تن باقیست

4 نومبر 2016 - کابل A

ملک باستانی

این ملک باستانی افتید بدست نا کس
آن شهرت جهانی انگار به مثل یک خس
فرهنگ آریا فر در زیر چتر نادان
هر لحظه رو به نیستی گویی که مرده هرکس
میدان قوم پرستان داغ است ز بهر " هویت"
از من اگر بپرسی " انسان نو" مرا بس
ای هم نواو هم کیش در کشتی که ماهیم!
کثرت گرای دهریم نفرین به فکر نارس
ای ذات بیکرانه پاسی به ما نظر کن
باشد به خود بیاییم از فیض مهر داد رس
گردون خنده دارد بر وضع نا به سامان
"نوجو" چه چاره سازد با مردمان نا کس؟

اول نومبر ۲۰۱۶

خشم طبیعت

غافل مشو زخشم طبیعت در هر زمان
این قاعده است که سیل زند چاک خویش را
هر صخره که سر به فلک بنگری بدان!
در آسیا ب زمانه کند خاک خویش را

۲۹ اکتوبر ۲۰۱۶

تغیر وجهش

امواج پرتلاطم رودهای هر مسیر
طوفان بادهای غریو ناک هر کویر
فریاد و شیون میلیون گرسنه ها!
خیزد به آسمان و شود امر هر تغیر.

این آیه ها حقیقت دوران ضد زور
از چشم تیز بین جهش خواه نمانده دور
هر پاسبان دژ کهن در شکست وریخت!
امریست که عامه بداند و هم "گروه کور".

جز عقل و علم به عالم توان نیست
ابزار معرفت به خدا، در نهان نیست
در راه نیل به سعادت این روش گزین
این سان گزینه به هر کس ارمغان نیست

۲۹ اکتوبر ۲۰۱۶

ابزار نرم

شیشه قلبم مزین با سنگ سخت
یک نگاه سرد از سنگ سخت تر است
با سلاح گرم چرا گیری هدف؟
تیر مژگانیت به سان اخگراست

۲۵ اکتوبر ۲۰۱۶

خالی است

به شهر جنگ و ستیز امنیت خالی است
به زیر چتر ستمگر عافیت خالی است
نشان دانش و فرهنگ به چشم کی بینی ؟
به ملک جهل پرستان تربیت خالی است
درین مکان "شهید پروران" غم آور!
نشاط و شادی نه بینی و تهنیت خالی است
زدیو و دد مه طلب طریق آسایش
ز فهم زندگی دورند و ذهنیت خالی است
مبر امید به داد و عدل این مردم
که از مقام بلند تا به زیر جدیت خالی است
به آن دیار که گلیم فقر گسترده است
یقین بدان که وطن زحریت خالی است

20 اکتوبر-2016- کابل

قربان توام - سروده ی عشقی برای جوانان

من اسیری زلف پیچان توام
یا شهید تیر مژگان توام
سرخ روییت به جان آتش زده
از شرارش داغ و بریان توام
بی وجودت پیکرم سرداست سرد
یار گرم آغوش پریشان تو ام
آید آخر یک سحر از بطن شب
انتظار روز رخشان توام
این قدر جو رو جفا آخر چه سود؟
بی سبب من تیر باران توام
این فغان و زاریم از بهر چیست ؟
بلبل باغ و گلستان توام
ز ورق بختم به سا حل کی رسد
گیر در امواج و طوفان توام
چیده ام از باغ تو تنها هوس
خوب میدانی که باغبان توام
یک قدح می برد خمار دل
ای خوش آنروزیکه مهمان توام
با زبان مادری گویم به تو
ای کرویش پرچم قربان توام

عاشق دیوانه ات بیگانه نیست
من زشغنان بدخشان توام

کابل - 28-8-1368
۱۶ اکتوبر ۲۰۱۶

می رنجد

یار من ناز دار می رنجد
از برم باربار می رنجد
هر سبد گل به دامنش ریزم
گل به نزدش چه خار می رنجد
سخن نغز من به او تلخ است
سعی در این وقار می رنجد
قدح بر دست سلامتت خواهم
او چرا از شعار می رنجد؟
میوه سرخ به روی و رخسارش
باغچه اش پر انار می رنجد
آنکه در دشت غزاله صحراست
از چمنزار و آبشار می رنجد
بازی آن نگار به آزارم
گر شوم دلفگار می رنجد
عشوه ها را تو بد مگو نوجو
گل رخ و گل عذار می رنجد

۱۴ اکتوبر ۲۰۱۶

جلوه اتحاد

شما شیفته گان رزم و خروش!
شما رهروان و عاشقان بزم خموش!
قدم به جاده های خیر عامه زدید .
شما به عزم خود به عقل و فهم وجوشش تان:
شنا به بحر ترقی پرش به اوج تمدن
رها زچنگ سیاهی
نجات از شکست و تنباهی

به لشکر مدنیت
 به سپاه آدمیت
 به حکم درک و شناخت
 نه بیم و ترس ز باخت،
 به قافله رهروان خوش بختی
 به فوج فاتح و رزمندگان هر سختی
 ز عمق بینش خود به اعتماد علامه زدید.
 چه نخبه گان ، چه آگه هان، در صف تان
 چه آد مان ، چه عالمان ، در کف تان
 کسی مجال نه یابد به اتکای ثروت و کذب!
 که موج یک دلی و اتحاد، کار خود گوید
 و جلوه های خوشی را ز مغز تان شوید
 شما که جعل گران را مدام به خامه زدید.
 کاوش-د

۱۲ اکتوبر ۲۰۱۶

احترام به معلم

آنچه بینی جلوه ها در علم و فن،
 رخنه ها در اوج افلاک و سپهر،
 غوطه ها در بحرو دریا و جهیل،
 علم معلم بوده است ، نی که سحر.
 اینکه دنیا شهر کوچک گشته است،
 راز انترنت شگفت آور جهید،
 اینکه کاغذ یا قلم محدود شد،
 کمپیوتر آمدو رنگش پرید.
 افتخار بر معلم ودانش حق است،
 هر تمدن را چه استاد رهنماست،
 می فرستم صد درود بر این مقام،
 احترام از حد فزون دانم بجاست.

۴ اکتوبر ۲۰۱۶

امواج

با شنای فکر خود همراهم
 با طلاطمهای بحر آشنا ستم
 موج طوفانها مرا آبدیده ساخت
 از گزند ترس بی پروا ستم

نا خدایان غرق در دریا شدند
 من ندیم خیزش دریاستم
 تا که پاماندم بر دنیای عقل
 با ستیز و جنگ و باغوغاستم
 گردش چرخ زمانه یاد داد
 برگه تاریخ در فرداستم
 هیچ تاریکی مرا ره گم نکرد
 در شب تار همچنان بیناستم
 بیک حرفم مست سازد همدلان
 نزد هریک ساغرو صهبا ستم
 نعمت آزاده گی گنج است گنج
 بهر استقرار آن گویاستم
 فاش سازم هر حقیقت بی هراس
 در ره افشای حق پویا ستم
 در بلندای زمان از روی عقل
 با همه یارو رفیق همتا ستم

27 اسد 1395- بهارک- بدخشان
 ۲۹ سبتمبر ۲۰۱۶

گل رخ

یارمن رفت و باز می آید
 سوی عاشق بناز می آید
 طاق ابروچه سجده گاه مراد
 عابدت بر نماز می آید
 مطربان ساز عشق بنوازید
 پیش محمود ایاز می آید
 قصه کوتاه کنم ولی دانم
 وصف آن گل دراز می آید
 صف کشیده نگاه یار کنید
 گل رخ جان گداز می آید
 شام عاشق شود سحر آخر
 روشنی رفت و باز می آید

زشتی روز گار دایم نیست
بعد هر شیب فراز می آید

دل نو جو شود بهار بهار
خوش گل و دلنواز می آید

۲۹ سپتامبر ۲۰۱۶

اندرز بزرگان (فرستاده فرامرز- تیمار):

دوستی بامردم داناچو زرین کاسه است
نشکند، ورنشکند بازش توانی ساختن
دوستی با مردم نادان سفالین کوزه است
بشکند ورنشکند باید بدور انداختن

۲۳ اکتوبر ۲۰۱۶

برگ سبز

حدیث راز درخت را برگ سبز میداند،
که هر قدم از زندگی اش کتاب شود.
زرویش ریشه ها و قد فرازیدن،
ز تجزیه خاک و هوا رهانیدن،
به زیست آدمیان محیط گواریدن،
همه به رمزو راز طبیعت حساب شود.
درون برگ چه دستگاه پا لایش:
ز فطره های آب
ز ذره های نور
ظهور گل به هر رنگ، میوه را زایش.
شکوفه گل فشان و عطر آگین،
صبا مژده رسان و سحر آذین،
نوید میدهد ت هان، مباحش غمگین!
زباغ و باغچه و تک درخت میوه بچین،
به بزم رقص درختان همین خطاب شود.

نوجو- 2- میزان 1393

عبدالکریم نوجو

طوفان دهشت

چه باد های تند که می وزند و می گزند!
درون باغ زندگی
درخت لخت می شود
حیا و شرم به نرخ هیچ
درون کوچه پست می شود.
چه تیره ابر ها پر از قطره های اشک!
ز دیده گان مادران همی چکد ،
و قطره قطره می شود سیلاب ،
و کاخ دهشت و وحشت بر اندازد
و عا لمی ز عدالت کند برپا،
خوشی میان باغ خیمه اندازد.
پرنده گان گریزه باز آیند
ز آشیا نه های تهی شده باز!
صدای مرغک آشنا بلند شود.

11-جون 2015 فیض آباد
۲۱ سبتمبر ۲۰۱۶

قربانی

دیگران هر سال ، یک روز قربانی کنند
ما که هر روز ، در یک سال قربانی ییم
دیگران در ملک تنگ سر شار از آزادی اند
ما درین ملک فراخ محبوس وزندانی ییم

۱۳ سبتمبر ۲۰۱۶

قربانی

به شرع مسلمین باید ز چار حیوان قربانی
بزو گوسفند و گاو و اشتر است امر سبحانی
به ظاهر امر قربان به ابراهیم خلیل الله!
که اسما عیل باید ذبح گردد به امر پاک ربانی
چنین شد ، امر الله را خلیل الله به اجرا ماند

که تیغ تیز را بر حلق اسماغیل با عشق و ایمانی
مگر این آزمایش نا گهان تعبیر و تاویل شد
که یک راس گوسفند بجای اسما عیل قربانی
وبایست که معنای قربانی هریک مستجب داند
نماید ذبح در نهاد خویش همه اعمال شیطانی

۱۰ سپتمبر ۲۰۱۶

می ریزد

زدست کور دلان فتنه با جنون می ریزد
ز چشم میهن محزون اشک خون می ریزد
ز شرق و غرب وطن تا شمال و جنوب
که تخم مرگ چرا پر فزون می ریزد؟

16-سنبله-95 - فیض آباد
۶ سپتمبر ۲۰۱۶

میگذرد

ای دریغا عمر شیرین میگذرد
آب چون در جوی زیرین میگذرد
با همه جاه و جلال در زندگی
عیش امروز عیش دیرین میگذرد
اخذ کردی آفرین و مرحبا
از خطوط سرخ نفرین میگذرد
گر به عشرت پا ننهادیم چه باک!
بوریا دیده را هم تخت زرین میگذرد
از تنفر تا محبت هر زمان
در فضای خصم و مهرین میگذرد
عهد این و آن را گواه در زندگی
نخره لیلای نسرین میگذرد

20 / 08 / 2016 – اشکاشم

سانسور

ای کاش که فیس بوک هنری داشت به نفسش
یک باره چلیپا بگذاشت دفتر و عکسش
هر شعر ویا نثر که خالی ز املا ست
با خامه سرخ به فرستد به حبسش

ای کاش که فیس بوک هنری داشت و میداشت
تحریر غلط باز نگری کرد و همی کاشت
در صفحه خویش تخم حقیقت بکارید!
با سنجش و معیاری و با ارزش بر داشت

۷ اگست ۲۰۱۶

ستیزوارزو

"شاجور" کله پرکن از "تیر" علم و فن
سنگر بگیر در مزرعه منطق و ادب،
با "فیر" ضربه ای به اهداف خصم "جهل"
آتش کشا به تک- تک رهروان کژ خیال!
با منطق قوی با علم و با کمال.
ثابت نما که جهان پیش میرود
بر تارک زمانه آیه های عقل،
بر پیکر جها لت و افسانه نیش میزند.
آنگاه جهان به سوی نور:
آگاه ز نقش خویش و تازد به هر طرف،
یک کهکشان سعادت گزیند مکان خود،
هر نسل بعد به این کیش میرود- میرود...۰۰۰

نوجو - 24 - سپتمبر 2014
۲ اگست ۲۰۱۶

نشانی ها

دریغالین چمن خشکید ز نظم گل فشانی ها
صدای بلبلان افتیدزبزم قصه خوانیها

شبابم رفت به یغما و جوانی رنگ پیری یافت
 ز روزگاران آفت خیزوداغ ناجوانیها
 زا غیار و اجانب من ندیدم هیچ آسیبی
 ز مار آستین دیدم گزند و بدرسا نیها
 نه غرق بحر میگردم نه در ساحل شوم نزدیک
 توان و طاقتم افسرد همین سان کشتی رانیها
 ز بخت سرکشم جانا همین یک آرزودارم
 تبسم بردهان یار و لطف و مهربانیها
 تلاش و سعی بی موزون به آن ماند رقیبان را
 که میرانند مرکب را قطار اسپ دوانیها
 به دریای صداقتها چنان در عمق شنا کردم
 نه بیم از موج تهمت ها نه ترس از بدگمانیها
 زمان حال و ماضی را که بار بار امتحان کردم
 نه باقی رنج و غم ماند نه وضع شادمانیها
 حیات و زندگانی جز تلاش و کار زحمت نیست
 به غفلت زیستن دانی که مزدش ناتوانیها
 به محفلهای یارانم فروزم شمع شعرم را
 نه ماند آدمی دایم بماند این نشانیها
 بده ساقی تو یک جامی که نوجو سخت مخمور است
 از آن پس فاش میسازم همه راز نهانیها

مزار شریف-1374
 ۳۰ جولای ۲۰۱۶

عشق نسیه

از بین خو برویان تنها ترا گزیدم
 مهرت به ارزش جان از موج چشم خریدم
 یک عمر انتظاری بگذشت به ترس و خواری
 از جانب نگارم یک لطف خوش ندیدم
 گوشم نوازشی یافت گر یک سخن شنفتم
 گاهی به نیک حرفی گاهی که زشت شنیدم
 در دام عشق گیرم راه فرار بند است
 از زلف او دگر دام در فکر خود تنیدم
 در باغ نامرادی چشمم به میوه افتاد
 از بیم باغبانش از شاخ بر نه چیدم
 در خواب و در خیال مصروف عشقبازی
 گفتم که کام گیرم از خواب خود پریدم
 در آسمان نه جویم اقبال و بخت خود را

در زیر چرخ نیلگون از پشت بخت دویدم
از دردو رنج بیجای این قامت رسا یم
با دست چرخ صیاد از هر طرف خمیدم

8 اسد 1395 - کابل
۲۹ جولای ۲۰۱۶

کربلای ثانی

شفق خونین تر از هر روز ظاهر شد!
مگر خورشید را کسی کشته ؟
و آسمان خون می گرید ؟
و یا کوه ها برای ماتم خورشید به خون خفته ؟
نی ، درینجا "کربلای "عصر با چهره دیگر
درینجا کربلا در نفس کابل در دهمزنگ رخداد
"یزید" با تیغ بیرحمی بر حسینی های جان برکف!
هجوم انتحاری درون مجمع پاکان و معصومان
دو صد انسان معصوم و بی گناه به جرم داد خواهی و فریادش
به خون خفتند و پیکرها بدوش همسفر های هم دادش
درخت و سنگ و دریا همه در حیرت و شا هد صحنه:
به این رسوایی انسان خندیدند
ازین خون ریزی انسان شرمیدند.

24/جولای/2016 - کابل

سعادت و تلاش

بیا ببال عقل نشینیم و علم کنیم اهدا
هرآنچه رمز جهان است خود کنیم پیدا
سرود زندگی را سردهیم به کیف نوین
سعادت که بیا ید با خروش در فردا
چمن ز موج گلان شود معطرو رنگین
چه بلبلان قناری مست شویم هم شیدا
ز باغ و راغ کلاغان تهی کنیم به ستیز
پرندگان خوش الحان صدا کشند و ندا
که ساز و ساخت سعادت همه به حکم زمان!
قبول رنج و نثارو ، جان نمود فدا

۲۳ جولای ۲۰۱۶

جنگ نووکهنه

درون گیتی وگردون جنگ افکار است
ستیز کهنه و نو بی درنگ هربار است
یکی چو جغد شب هنگام رفیق تاریکی
یکی به نور خرد ز روشنی بار است
جهان به انقطاب شدید مسیر پیماید
به نقطه برسد که فهم در کار است
جهان کهنه پرستان زوال می یابد
اگرچه مکتب آنها هنوز پر کار است
نهاد عدل و صفا به رویش وزایش
همه زجنگ خسته و دل افگار است
ز ار تجاع سیاه همیشه بوی خون آید
بقای علم و تمدن نیاز به پیکار است
رجوع نسل جوان به کیش افراطی!
پیام آن که هویداست ز علم انکار است
به سمت رشد و تعالی ستیز ای راهرو
مقام مرتجعین عاقبت بسی خار است
رسد به منزل فتح و ظفر چو "رستم ذال"
که "رخش" علم و خرد را سوارو بیدار است
هر آنکه فکر بهی خواه را بسر دارد
یقین بدان که همسنگرو و همیار است
پی رفاه و ترقی و عدالت است نوجو
به هر تلاش خرد ورز یار و همکار است

10 جولای 2015

۲۳ جولای ۲۰۱۶

کمی عاشقانه برای جوانان...

می رقصد

خیره در چشم یار می رقصد
تار به تار زلف یار می رقصد
هر سخن از لبان رنگینش
قند ریزد شعار می رقصد
چشم از روی یار کجا خیزد؟
نور عشق بر مدار می رقصد
خرمن موی فتاده بر دوشش

ماه را ابر تار می رقص
 میوه از باغ یار می چینی
 روی سینه انار می رقص
 عشوه و ناز چه تیر بر جانم
 ناز موج دار چه مار می رقص
 وصف آن گل به واژه ها نشود
 شعر در لاله زار می رقص
 سرخی گل ز شرم، آگین است
 یار اگر پر خمار می رقص

29/سرطان/ 94
 ۲۰ جولای ۲۰۱۶

بستر عقل

می فروزم شمع دانش دین خود سازم ادا
 رشته های علم را از افسانه می سازم جدا
 بستر عقل گسترانیم تا کرانه های بعید
 طبل موهومات را هرگز نمی آید صدا
 جلوه معشوق عالم در شکار عاشقان
 تا نسوزد شمع پروانه کی گردد فدا
 هرکنش را و کنشیست در مسیر زندگی
 نیک را نیکی براید زشت را زشتی ندا
 کاخ فرهنگ را بنا سازیم با تهداب علم
 اندرین راه شاد میگردد خلاق هم خدا
 ملتی کو دورمانده از ترقی های دهر
 است نام و افتخارش یک سوالگر یک گدا!
 توسن فرهنگ و دانش تیزتر رانیم و بعد:
 یک جهان تازه فارغ از پشم و ردا

16/07/2016-کابل
 ۱۸ جولای ۲۰۱۶